

صحت امر امر با فرض علم به انتفاء شرط آن خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در ارتباط با مسأله «جواز امر امر با علم او به انتفاء شرطش» به اینجا رسید که بالاخره مرحوم آخوند و شیخ اعظم (رضوان الله تعالی علیهما) از مسأله قضایای حقیقیه و خارجییه آیا در علم اصول و در فروع فقهی استفاده کرده‌اند یا نه؟؟ مرحوم آخوند در مسأله امر امر با علم به انتفاء شرط تحلیلی که ارائه کردند با تفکیک مرحله فعلیت از انشاء و استفاده از مسأله استخدام بود و همانطور که دیروز بیان کردم در بحث تعلق اوامر و نواهی به طبائع هم ملاحظه کردید که مرحوم آخوند نه با ماهیت کار کرد و نه با وجود بلکه با ایجاد کار کرد، لذا نه در این بحث فعلی که مسأله جواز امر امر با علم او به انتفاء شرط است بحثی از قضیه حقیقیه و خارجییه کرد و نه در مسأله متعلق اوامر و نواهی بحثی از قضیه حقیقیه و خارجییه وجود دارد. این یک طرف مسأله، طرف دیگر مسأله این است که تحلیل حقیقیه و خارجییه که ما بحث کردیم از جهت متعلق تکلیف بود و گفتیم که آیا تکلیف به طبیعی صلات می‌خورد یا به طبیعی صلات به قید وجود می‌خورد که حقیقیه و خارجییه بوعلی شود یا نهایتاً مسأله ایجاد از باب دخالت عرف مطرح است که حضرت امام تحلیل کردند. در همه این تحلیل‌ها محور بحث حیث متعلق بود ولی آقایان در مسأله حقیقیه و خارجییه که بحث می‌کنند مسأله موضوع را مطرح می‌کنند و موضوع در بیان آقایان این گونه است که وقتی وجوب حج را تحلیل می‌کنید «المستطیع» موضوع است و «یجب» تکلیف است و «حج» متعلق تکلیف است. تا حالا تحلیل ما بر سر «حج» بود که یجب به ماهیت حج تعلق گرفته است یا به حج به قید وجود تعلق گرفته است در حالیکه تحلیل آقایان در قضیه حقیقیه و ارجاع آن به شرطیه، بر سر استطاعت است و مسأله تفکیک جعل و مجعول که جعل بروی مستطیع همراه با متعلق حج رفته است و مجعول این است که وقتی استطاعت در خارج موجود شود این تکلیف باعث و زنده می‌شود و تحلیل آقایان ناظر به این طرف مسأله است.

بنابراین باید بررسی کنیم نسبت مسأله از جهت موضوع به کجا می‌رسد و نباید بررسی فرمایشات آقایان را به حیث متعلق محدود کنیم بلکه باید حیث موضوع نیز رسیدگی شود.

برای بررسی این مسأله مرحوم آخوند به تبع مرحوم شیخ در تنبهاستصحاب مسأله قضیه حقیقه و خارجییه مطرح کرده است که باید بینیم نسبت این عبارت با آن دو عبارت مرحوم آخوند چگونه است. پاسخ مرحوم آخوند به حیث متعلق و موضوع چیست؟ و قضیه حقیقه را چطور تحلیل می کند.

تحلیل مرحوم آخوند از قضیه حقیقه و خارجییه

در تنبیه ششم از استصحاب در مسأله جریان استصحاب در احکام شرائع سابقه، این بحث مطرح است. در به عنوان مثال یک حکم حرمت خمیری در شریعت سابق بوده است که اگر شک کردیم در بقا این حکم آیا می توان آن را استصحاب کرد؟ مرحوم آخوند می فرماید استصحاب آن صحیح است زیرا ارکان استصحاب وجود دارد. دلیل استصحاب «لاتنقض الیقین بالشک» است و ارکان استصحاب یقین سابق و شک لاحق و شک در بقاء است باید یقین داشته باشیم که این حکم وجود دارد و شک در بقاء آن داشته باشیم که شک در بقاء وقتی تصویر می شود که قضیه متیقنه و مشکوکه واحد باشند یعنی اگر یقین سابق من به وجوب صلات است شک لاحق نیز به همان صلات باشد و اگر یقین سابق من به حرمت خمر است باید شک در بقاء من به حرمت همان خمر باشد و شک در بقاء در استصحاب تصویر نمی شود مگر اینکه قضیه متیقنه یعنی یقین سابق و شک لاحق به یک چیز بخورند. شک به عین چیزی که یقین به آن تعلق گرفته است تعلق بگیرد که به اصطلاح قضیه متیقنه و مشکوکه متحد شوند و مرحوم آخوند می گوید ارکان در استصحاب شرائع سابقه وجود دارد.

در مقابل مرحوم آخوند مستشکلینی وجود دارند که می خواهند بگویند ارکان کامل نیست زیرا یقین سابق به وجوب صلات برای افرادی که شریعت سابق را درک کرده اند تعلق گرفته است نه برای ما که شریعت سابق را درک نکردیم. افرادی داشتیم که شریعت سابق را درک کردند و وجوب عمل برای آنها جعل شد ما شامل چنین افرادی نیستیم، لذا اگر کسی بخواهد بگوید من یقین سابق دارم به او می گویند تو یقین سابق داری به وجوب عمل برای افرادی که شریعت حضرت عیسی را درک کردند و این افراد ربطی به ما ندارند و لذا یقین سابق ما مختل است، کما اینکه شک لاحق نیز نداریم زیرا وقتی شریعت حضرت عیسی نسخ شده است پس ما شک لاحق نداریم و شک باید به همان تکلیف متیقن سابق تعلق بگیرد در حالیکه آن وجوب نسخ شد و اسلام ناسخ شرائع قبلی خودش است و اگر حکمی شبیه به یکی از احکام شرائع سابق برای من جعل شده باشد این حکم فقط شبیه به آن حکم است و همان حکم نیست و الا احکام شریعت سابق نسخ شده است.

تمرکز بحث ما سر حیث اول یعنی اشکال به یقین سابق است و مرحوم آخوند می فرماید: فرض نبود یقین سابق بنابراین است که احکام مجعول به شکل قضیه خارجییه باشند ولی اگر احکام به شکل قضیه حقیقه باشند یقین سابق موجود است و دو شاهد وجود دارد بر اینکه قضایا به شکل حقیقه جعل شده اند. جعل احکام می تواند به شکل قضیه طبیعی باشد. قضیه طبیعی برای جایی است که حکمی بر سر خود طبیعی بار شود مثل «الانسان نوع یا الانسان کلی» که حکم بر سر خود طبیعی رفته است. در گزاره انسان کلی است، کلی روی خود انسان رفته

است و کاری به افراد انسان ندارد و به تعبیر شهید مطهری در کتاب منطق، کلی در اینجا مافیه ینظر است نه مابه ینظر.

وقتی انسان موضوع باشد از آن جهت که با خود این مفهوم انسان کار می‌کنیم این قضیه طبیعی است به عبارت دیگر وقتی به خود این انسان نگاه می‌کنیم نوع است و تمام الحقیقه افرادش است یا این انسان کلی است. پس مرحوم آخوند می‌فرماید: یا جعل احکام طبیعی است یا در جعل احکام نظر به افراد است مثلاً نظر به انسان است برای نظر به افرادش و به اصطلاح «ما به ینظر» است وقتی این گونه شد یا با افراد خاص خارجی موجود کار می‌کنم که به آن خارجی می‌گویند مثل اینکه مولا بگوید «اکرم هولاء العشره» یا با همه افرادش کار می‌کنیم چه افراد خاص موجودش و چه افراد معدومی که بعداً به وجود می‌آیند که به این حقیقه گفته می‌شود. پس جعل یا به شکل قضیه طبیعی است که مرحوم آخوند در متعلق اوامر و نواهی نیز گفت که احکام به صورت طبیعی جعل نمی‌شود و یا طبیعی را وسیله می‌کنیم برای افراد به شکل قضیه خارجی یا طبیعی را وسیله می‌کنیم برای افراد به شکل قضیه حقیقه که افراد موجود و مقدره را شامل شود، لذا مرحوم آخوند می‌فرماید وقتی وجوب صلات در شریعت حضرت عیسی جعل شود این سه احتمال است، احتمال اول که مطرح نیست و بعداً با عبارت شیخ که کار کردیم به آن اشاره می‌کنیم یعنی جعل به شکل قضیه طبیعی نداریم و فقط احتمال خارجی و حقیقه باقی می‌ماند که طبیعی مرآت برای افراد خاص موجود هست که خارجی شود یا برای افراد موجود و مقدره است که حقیقه شود. مرحوم آخوند می‌فرماید اینکه مستشکل گفت به خاطر اینکه وجوبی که جعل شده است برای کسانی جعل شده است که شریعت حضرت عیسی را درک کرده‌اند و برای ما نیست، پس یقین سابق منتفی است، لذا ما یقین سابق نداریم این با آن دیدگاه است که «الصلاه واجبه» جعل شده در شریعت حضرت عیسی را ناظر بدانند به صلاتی که ناظر به افراد خارجی است ولی اگر گفتید «الصلاه واجبه» به شکل حقیقه جعل شده است نه به شکل خارجی، این افراد تا ابد را شامل می‌شود و افراد مقدره را هم می‌گیرد و لذا یقین سابق درست می‌شود. بعد مرحوم آخوند می‌فرماید: شاهد بر اینکه حقیقه است این است که اگر جعل احکام به صورت حقیقه نباشد اسلام نمی‌تواند ناسخ آن احکام باشد اگر آن احکام خارجی باشند یعنی برای افراد خاص زمان خود باشد ربطی به اسلام ندارد که اسلام بخواهد ناسخ آنها باشد نسخ وقتی صادق است که لولا شریعت اسلام این احکام شامل ما هم شده باشد والا صدق ناسخ نمی‌کرد و شاهد دوم این است اگر به صورت حقیقه نباشد استصحاب در احکام شریعت خود ما نیز دچار مشکل می‌شود. اگر وجوب نماز جمعه برای افراد خاص خارجی جعل شود یعنی برای کسانی که حضور معصوم را درک کرده‌اند و می‌شود یک تکلیفی برای کسانی که در محضر معصوم بودند اگر نماز جمعه برای آنان باشد کسی که در عصر غیبت است چطوری می‌خواهد آن حکم را استصحاب کند چطور حکمی که برای او نیست و یقین سابق به آن ندارد را می‌خواهد استصحاب کند. در صورتیکه فرض این بود که استصحاب در شریعت خودمان مسلم است و بحث ما سر جریان استصحاب در احکام شرایع سابقه بود وقتی استصحاب در شریعت خودمان مسلم است معنای آن این است که احکام در اسلام

به شکل قضیه حقیقیه جعل شده است و شامل می‌شود افراد موجود و مقدره که در زمان جعل حکم معدوم هستند یعنی جعل حکم به شکل حقیقیه است و به شکل خارجی نیست. تعبیر مرحوم آخوند این است^۱ «أن الحكم الثابت في الشريعة السابقة حيث كان ثابتاً لأفراد المكلف كانت محققة وجوداً أو مقدره» یعنی این حکم ثابت برای افراد مکلف است که همان موضوع است و این افراد مکلف چه موجود باشند و چه مقدره باشند یعنی در زمان جعل معدوم باشند ولی بعداً به وجود می‌آیند «كما هو قضیه القضايا المتعارفة المتداوله و هي قضايا حقیقیه لا خصوص الأفراد الخارجیه كما هو قضیه القضايا الخارجیه» نه اینکه خصوص افراد خارجی خاص باشد مانند اکرم هولاء العشره الخارجیه «و إلا لما صح الاستصحاب في الأحكام الثابته في هذه الشریعه» و استصحاب در شریعت خودمان نیز خراب می‌شد پس اگر استصحاب در شریعت ما صحیح است به معنای این که ما جعل احکام را به صورت قضیه حقیقیه می‌دانیم «و لا النسخ بالنسبه إلى غير الموجود في زمان ثبوتها» و نسخ هم امکان ندارد بله اگر کسی دو شریعت را درک کرده باشد نسخ برای او ممکن است یعنی در زمان حضرت عیسی بوده باشد و با آمدن اسلام، اسلام را هم درک کرده باشد ولی برای ما که شریعت سابق را درک نکردیم نسخ معنا ندارد ولی برای کسی که شریعت حضرت عیسی را درک کرده است نسخ صادق است وقتی شریعت اسلام را هم درک کند. در حالیکه ما اسلام را نسخ می‌دانیم پس صدق نسخ و صحت استصحاب در احکام شریعت خود ما، ثابت می‌کند که احکام به صورت قضیه حقیقیه جعل شده‌اند. بعد می‌فرماید: «كان الحكم في الشریعه السابقه ثابتاً لعامة أفراد المكلف ممن وجد أو يوجد و كان الشك فيه كالشك في بقاء الحكم الثابت في هذه الشریعه لغير من وجد في زمان ثبوته و الشریعه السابقه و إن كانت منسوخه بهذه الشریعه یقیناً إلا أنه لا یوجب یقیناً بارتفاع أحكامها بتمامها» شک در حکم ثابت در شریعت سابق مثل شک در احکام شریعت خود ما است.

اشکال دوم نیز مورد بحث ما نیست؛ اشکال دوم این بود که اگر یقین سابق هم داشته باشیم ولی شک لاحق نداریم بلکه یقین به انتفاء داریم زیرا اسلام آن را نسخ کرده است که این مورد بحث فعلاً نیست.

بعد مرحوم آخوند می‌فرماید «ثم لا یخفی...» که فرمایش شیخ اعظم در ذب از این اشکال را می‌شود به حرف خودمان برگردانیم.

اشکالی که شیخ مطرح کرده است این است که وحدت موضوع وجود ندارد. در صدق استصحاب نیاز به وحدت موضوع داریم. شیخ گفت وحدت موضوع و مرحوم آخوند تعبیر کرده است به وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه. در استصحاب موضوع چیست؟ موضوع در استصحاب با قضایا حقیقیه و خارجیه مشترک لفظی است. به تعبیر شیخ در استصحاب یک مستصحب داریم و یک معروض مستصحب داریم به آن موضوع می‌گویند. مستصحب مثل حکم وجوب و معروض مستصحب، موضوع است مثلاً در بحث ما صلاه الجمعه است. من می‌خواهم حکم وجوب نماز جمعه را استصحاب کنم. اشکالی که اینجا وجود دارد تغایر موضوع است و اگر تغایر موضوع درست شد آن موقع نقض صدق نمی‌کند. باید حتماً وحدت موضوع وجود داشته باشد تا نقض در دلیل لاتنقض

^۱ . کفایة الأصول (طبع آل البیت) ؛ ص ۴۱۳ .

صدق کند. تغایر موضوع از جهت نظر شیخ این گونه درست می شود که وجوب نماز را در شریعت سابقه دارم یا وجوب نماز جمعه را برای کسی دارم که حضور معصوم را درک کرده است. وجوب نماز جمعه برای حاضرین است و می خواهم حکم آن را برای غائبین استصحاب کنم یا وجوب صلوات برای حاضرین و مدرکین شریعت عیسی است که می خواهم حکم آن را برای غائبین استصحاب کنم. در اینجا سوال این است که این صلاتی که برای حاضرین بوده است خواه حاضرین زمان حضرت عیسی و خواه حاضرین در زمان معصومین، می توان این وجوب را برای غائبین استصحاب کرد؟ مشکل این است که باید وحدت موضوع اثبات شود تا نقض صدق کند. موضوع معروض مستصحب است و وجوب مستصحب است.

در مثال ما موضوع صلوات است یا صلوات در زمان حضرت عیسی یا صلوات در زمان معصومین. شیخ فرموده است وقتی نقض صادق است که وحدت موضوع محرز باشد. موضوع در استصحاب معروض مستصحب است. مرحوم آخوند به جای وحدت موضوع، به وحدت قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه تعبیر کرده است و مرحوم مظفر در اصول فقه هر دو تا را بیان کرده است. مرحوم آخوند فرموده است به دلیل اینکه یقین و شک به مفرد نمی خورد بلکه به قضیه می خورد باید به جای وحدت موضوع بگوییم وحدت قضیه مشکوکه و متیقنه و قضیه متیقنه یعنی «الصلاه واجبه» و قضیه مشکوکه یعنی «الصلاه واجبه». موضوع می خورد به معروض مستصحب در مقابل محمول که محمول حکم شرعی است و الان حکم شرعی عارض بر آن موضوع می شود و مرحوم آخوند به جای اینکه تعبیر به وحدت موضوع کند تعبیر به وحدت قضیه مشکوکه و متیقنه کرده است که معال هر دو یک چیز است.

مسأله این است: آیا صلاتی که در زمان حضرت عیسی و اجب شده است با صلاتی که الان من می خواهم وجوب آن را استصحاب کنم آیا صلوات همان صلوات است و لذا استصحاب درست است و اگر صلوات همان صلوات نیست موضوع که معروض مستصحب است باید وحدت داشته باشد تا نقض صدق کند و دعوا بر سر این است و مستشکل می خواهد بگوید تغایر موضوع داریم و شیخ یک جمله گفته است حکم به کلی خورده است و کار به افراد ندارد. تعبیر شیخ در رسائل این است و این جواب دوم شیخ است وقتی حکم به کلی می خورد کلی صلوات واجب است. به نظر ما شیخ در اینجا خیلی عالی بیان کرده است و افراد هیچ خصوصیتی در حکم ندارند.

مرحوم آخوند کلی را طبیعیه معنا کرده است و به شیخ اشکال کرده است. شیخ گفته اشکال تغایر موضوع که معروض مستصحب است را با این حل می کنم و موضوع شیخ همان متعلقی است که ما با آن کار کردیم. پس موضوعی که شیخ بیان کرده است همان طبیعی نماز یا نماز جمعه است اما حضور از حالات موضوع است زیرا صدق نقض عرفی است و از نظر عرف خود نماز جمعه مهم است و کاری به صلاه الجمعه للحاضرین ندارد ولی مرحوم آخوند به دلیل اینکه مراد مرحوم شیخ اعظم از حقیقیه را نفهمید به او اشکال کرده است که قضیه طبیعیه

از محل بحث خارج است لذا موضوعی که ما با آن در استصحاب کار می‌کنیم غیر از موضوعی است که محقق نائینی و محقق خوئی در مثال مستطیع بیان کردند و حق با شهید مطهری می‌شود.
«وصلی الله علی محمد و آل محمد»